



از چگونگی آشنائی خود با شهید هاشمی نژاد نکاتی را ذکر کنید.

آشنائی من با ایشان از سال ۵۴ با شرکت در جلسات «کانون بحث و انتقاد دینی» آغاز شد که با کمک آقای ابیطی اداره می کردند و در آن به سئوالات دینی پاسخ می دادند.

در این جلسات چه مباحثی مطرح می شدند؟
محور مجلس بر مبنای اعتقادی بود. یادم هست که سئوالاتی کردم و ایشان از طریق قم جواب بنده را دادند. مسیحیان و پیروان ادیان دیگر هم می آمدند و سئوال می کردند و شهید هاشمی نژاد جواب می دادند. محور جلسات پرسش و پاسخ های اعتقادی بود. سئوالاتی هم که خود من پرسیدم، یک سئوال اعتقادی بود که ایشان کمی تأمل کردند و گفتند جواب شما را بعدا خواهیم داد که شنیدم پاسخ آن سئوال را از قم گرفتند و به من دادند. گمان می کنم پاسخ را از آیت الله مکارم شیرازی گرفتند. ایشان هم در آن موقع چنین جلسات و بحث هایی را در قم داشتند و مجله مکتب اسلام هم در آنجا بسیار رواج داشت.

یادتان هست سئوالتان چه بود؟

بله، الان هم برخی از علما نمی توانند آن را جواب بدهند. من سئوالم این بود که ما شیعه هستیم و چهارده معصوم پاک را داریم و اعتقادمان هم این است که «کل نور واحد» همه یکی هستند، پس چرا در مجالس مذهبی، وقتی مجلس ختم می شود، ما به سه امام سلام می دهیم. امام حسین (ع)، امام رضا (ع) و امام زمان (عج)، در حالی که ما ۱۲ امام داریم. علت اصلی چیست؟ آن روز ایشان به من جواب ندادند. بعد که جواب دادند، پاسخشان این بود: وقتی به امام حسین (ع) سلام می دهیم، امامت و ولایت را قبول داریم، یعنی وصایت امیرالمومنین (ع) را قبول داریم. وقتی به امام رضا (ع) سلام می دهیم، یعنی همه فرقه های شش امامی و امثال آن را رد می کنیم. وقتی به امام زمان (عج) سلام می دهیم، یعنی معتقد به شیعه اثنی عشری هستیم و مهدویت را قبول داریم. جواب بسیار مختصر و کاملی است.

آیا ارتباط و آشنائی نزدیک تری هم با شهید هاشمی نژاد پیدا کردید؟

نه، ما آن موقع شانزده هفده سال بیشتر نداشتیم و محلی از اعراب نداشتیم و آن قدر به خودمان جرئت نمی دادیم که به مرحوم هاشمی نژاد نزدیک شویم. دوستشان داشتیم و گاهی می رفتیم حال و احوالی می پرسیدیم و می آمدیم. نقشی هم جز یک مستمع نداشتیم و فقط دلمان می خواست به عنوان یک مستمع در جلسات ایشان شرکت کنیم. آشنائی بیشتر ما در دوران انقلاب و پس از حرکت هایی بود که شروع شد. وقتی که انقلاب شروع شد، من از طریق یکی از دوستان در بیت آیت الله سید کاظم مرعشی (به) راه پیدا کردم و در واقع به عنوان راننده ایشان رفتم. منزل ایشان مرکز رفت و آمد مردم و علما بود. بنده

شهید هاشمی نژاد بسیار مردمی بودند، مخصوصا با جوان ها خیلی انس داشتند و به دلیل همین مردمی بودن، بسیاری از جوان ها را به خودشان جلب کرده بودند. حالات عرفانی و توکل و توسل ایشان خیلی بالا بود. دنبال محافظ و تشکیلات و تشریفات نبودند. ما هیچ وقت عصبانیت و جوش آوردن مرحوم هاشمی نژاد را نمی دیدیم، مگر وقتی که می خواستند در مقابل نقطه مخالف اعم از شاه یا منافقین صحبت کنند.

در آنجا استقرار پیدا کردم. هدایت و رهبری تظاهرات هم اکثرا یا مسجد کرامت یا منزل ایشان یا منزل آیت الله شیرازی (ره) بود. اینها مراکز اصلی تصمیم گیری بودند. جلسات خصوصی هم که کم کم راه افتاد، در مسجد بناها (شهادی فعلی) بود که علما و چند تن از بازاری ها می آمدند.

از علما چه کسانی می آمدند؟

آیت الله طیبسی، آیت الله مروارید، آیت الله مرعشی، آیت الله نوغانی، آیت الله مهادی، آیت الله زنجانی و مقام معظم رهبری که محور این جلسات بودند و تصمیم گرفتند که تظاهرات چگونه انجام شوند. چگونه پیام بدهند، چگونه با مرکز انقلاب یعنی تهران و نیز با رهبر انقلاب که در آن زمان در پاریس بودند، ارتباط برقرار کنند. من هم به عنوان راننده آیت الله مرعشی و مورد اعتماد ایشان در جلسات شرکت می کردم.

چه مباحثی در این جلسات مطرح می شدند؟ آیا خاطره ای به یادتان می آید؟

راه پیمائی هایی علیه حکومت انجام می شد و آقایان هماهنگ با تهران اطلاعیه می دادند. این تظاهرات اکثرا دوستانه ها انجام می شدند. در آنجا تصمیم گرفته می شد که مثلاً آغاز تظاهرات از حرم باشد، از دادگستری باشد یا جای دیگری و درباره تحصن ها و یا اطلاعیه های داغی که می خواستند بنویسند در این جلسات تصمیم گیری می شد. این اطلاعیه ها گاهی مخفی نوشته و امضا می شدند و خود بنده مخفانه می بردم به چاپخانه ای که قبلا با او برنامه ریزی شده بود، اطلاعیه شایه چاپ و به هنگام نماز جماعت ها یا جاهای مناسب دیگری توزیع می شد. نکته ای که برای ما جالب بود، این بود که وقتی قرار بود سخنرانی شود، سخنران همیشه تعیین می شد و از این سه نفر خارج نبود یا مقام معظم رهبری صحبت می کردند یا مرحوم هاشمی نژاد یا آقای

طیبسی. هرگاه تظاهراتی انجام می شد و قرار بود در آخر آن سخنرانی ایراد و یا قطعنامه ای قرائت شود، این سه نفر با قدرت این کار را می کردند. همه تظاهرات ها از رواق امام که آن موقع می گفتند صحن پهلوی شروع و در آن جلسات تعیین می شد که مثلاً فردا آقای هاشمی نژاد سخنرانی می کنند.

نکته دیگری که یادم هست اینکه در آن اواخر شیخ علی تهرانی هم در جلسات شرکت داشت که خیلی هم پر جوش و خروش و داغ بود، ولی متأسفانه عاقبت به خیر نشد. مرحوم هاشمی نژاد بسیار متعادل، کوبنده و قاطع سخنرانی می کردند. یکی از جاهائی که خیلی خوب صحبت می کردند، در دانشگاه فردوسی بود که جلسات تحصنی در آنجا وجود داشت که آیت الله خامنه ای هم صحبت می کردند. تحصن ها در مشهد زیاد بود، از جمله در دادگستری، دانشگاه فردوسی، بیمارستان امام رضا (ع) که مرحوم دکتر خواجوی، آقای دکتر روحانی و شهید هاشمی نژاد سخنرانی می کردند. محور اصلی حرکت ها و جهش ها در سخنرانی ها، شهید هاشمی نژاد بود که از همان اول که انقلاب شروع شد، لیه تیز حمله اش منافقین بود، در حالی که برادر ایشان هم جزو آنها بود و بعد توبه کرد. ایشان خطر منافقین را برای انقلاب بسیار جدی می دید. اینها فعالیتشان در مشهد بسیار گسترده بود و پایگاه قوی ای داشتند. اولین استاندار پس از انقلاب خراسان، طاهر احمدزاده، در خفا با آنها بود و مرحوم هاشمی نژاد اینها را حس و افشا می کرد، چون آنها تحت لوای قرآن و شیعه و تظاهر به اجرای احکام دین پیش می آمدند و تشخیص دادن آنها کار آسانی نبود. تنها کسی که خیلی خوب توانست از پس این افشاکاری برآید، مرحوم هاشمی نژاد بود، مخصوصا یادم هست یک بار در صحن امام، علیه اینها صحبت کرد و همین جبهه گیری های صریح و قاطع ایشان باعث شد که آنها ضربه خودشان را بزنند و ایشان را به شهادت برسانند.

یکی از راه پیمائی های معروف و تاثیر گذار، راه پیمائی زنان علیه کشف حجاب بود. آیا شهید هاشمی نژاد ارتباطی با این راه پیمائی داشتند؟

این اولین راه پیمائی بود. شهید هاشمی نژاد در آن زمان در زندان بودند. من از آن دوره مرحوم هاشمی نژاد عکس هایی هم دیدم که ایشان شکنجه شده بودند و پس از شکنجه از ایشان عکس گرفته بودند. ناخن های ایشان را کشیده بودند و دست ایشان زخمی بود و وضع آشفته ای داشتند. این عکس را مرکز اسناد آستان قدس باید داشته باشد. من در آنجا دیده ام.

از ماجرای آتش گرفتن زندان مشهد خاطره ای دارید؟

یکی از حوادثی که بسیار تاثیر گذار بود، آتش گرفتن زندان مشهد در زمستان ۵۷ بود. مرحوم هاشمی نژاد آنجا هم بودند و روابط در حد تبادل نظر با علما بود، چون مردم عادی نمی توانستند به دفتر زندان بروند. یک غروب بود که علما رفتند و من هم در خدمتشان بودم. چند تن از زندانی ها شلوغ کرده



قلبی نورانی داشتند...

«شهید هاشمی نژاد و مبارزه» در گفت و شنود

شاهد یاران با حسین شاه مرادی زاده

درآمد

یکی از عوامل مهم و تاثیر گذار در انقلاب اسلامی، راه پیمائی ها و تحصن های مشهد بود که مقام معظم رهبری، آیت الله طیبسی و شهید هاشمی نژاد سه رکن اصلی آن بودند. در این گفتگو به پاره ای از این تلاش ها اشاره شده است.



روز وفات جواد الائمه(ع) بود که مرحوم هاشمی نژاد هم در آن روز به شهادت رسید. شب قبل خواب دیدم که مردم به صورت تظاهرات و سیاه پوش به طرف حرم می روند. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند مرحوم هاشمی نژاد برای زیارت رفته است حرم، ما هم داریم می رویم. من این خواب را شب شهادت ایشان دیدم.



مردم باشند. ما قدرشان را ندانستیم. آقای هاشمی نژاد از جمله کسانی بود که هیچ قید و بند و حفاظی نداشت. من گفتم: «آقا! من واقعا غصه می خورم. با این وضع، دشمنان خیلی آسان می توانند به مقصد خودشان برسند. از شما خواهش می کنم یک مقداری آمد و شد خودتان را کنترل کنید.» ولی ایشان تا همان آخری هم که رفت و آمد می کرد، بدون محافظ و تشکیلات بود و با ماشین خودشان که پیکان کهنه سبزی بود و یا با تاکسی رفت و آمد می کردند.

در جلساتی که به آنها اشاره کردید، دیگر چه مباحثی مطرح می شدند؟

در این جلسات سخنرانی های امام را از طریق نوار دریافت می کردیم، این نوارها را گوش می دادیم و بر اساس فرمایشات ایشان، آقایان می نشستند و جلسه می گذاشتند که امروز امام به این نکات اشاره کرده اند و ما وظیفه داریم بر اساس این نکات سخنرانی کنیم. سخنرانی هایی هم که انجام می شدند، محدود بودند، چون حکومت نظامی می آمد و جلسات را کنترل می کردند. خیلی باز نبود. آنچه که می توانست مردم را بسیج کند، همان اطلاعیه هایی بود که آقایان می نشستند و تبادل نظر و امضا می کردند و یا به بنده می گفتند اطلاعیه را بر منزل آقای مرعشی، منزل آقای طیبی و امضا بگیر. یک شب منزل ایت الله مرعشی بودیم، سرگرد نیکزاد که قاضی ارتش بود، آمد منزل ایشان. با اینکه تسمار ارتش بود، به آقایان علما گرایش داشت. آقایان به ایشان می گفتند که مثلا ما فردا می خواهیم از دانشگاه بیاییم خیابان ۱۷ شهرو، به نیروهایتان بگوئید زیاد مزاحم کار ما نشوند و ما هم قول می دهیم که خیلی شلوغ نکنیم و شعارهای تند ندهیم. این جور هماهنگی هائی هم بود. حتی شهربانی خبر داشت که مثلا ما فردا می خواهیم با دانشگاه ها یا با حوزوی ها بیاییم. در میان آنها هم مخالف شاه بود و در جلسات ما می آمدند، ولی رونمی کردند. به خاطر همین ارتباطها کشته ها خیلی کمتر می شد. یادم هست یک شب سرگرد نیکزاد را از ارتش خواستند، آمد دادگستری، ساعت ۱۲ و حکومت نظامی

و زندانیانها را گروگان گرفته و یک بند را آتش زاده بودند. شهید هاشمی نژاد نقش بسیار مهمی ایفا کردند و آرامش زندان را برگرداندند. رئیس زندان سرهنگ فرزین بود. اوج تظاهرات بود که ناگهان خبر دادند که زندان آتش گرفته. به آقایان علما گفتند برویم و ببینیم چه شده، چون پسر آقای مصباح که الان از علما هستند، در زندان بود و هفده هیله جادو نفر از سرشناس های ما در زندان بودند و اینها خودشان زندان را آتش زده و شلوغ کرده بودند. وقتی رفتم دیدیم که بند یک آتش گرفته و چند مامور را گروگان گرفته اند و وضعیت خطرناکی بود و چهار نفر هم شهید شدند که یکی از آن شهید نبائی بود که او را با طاب از دیوار بالا کشیدیم. اولین کسی که در خراسان اعلام همبستگی با انقلاب کرد، مرحوم شجاعی بود که همانجا آتش نشانی را خواسته بود و آمدند. گفتند آتش را خاموش کنید، به سرهنگ فرزین گفت ما دیگر از تو دستور نمی گیریم، اینجا علما هستند، از علما دستور می گیریم. آبا آتش را خاموش بکنیم یا نکنیم. مرحوم هاشمی نژاد و مرحوم مرعشی در اتاق با سرهنگ فرزین نشسته بودند و عتابی با هم داشتند. در آنجا مرحوم شجاعی همبستگی اش را با علما اعلام کرد. خیلی از علما آنجا بودند و مرحوم مهامی بود، میرزا جواد آقا بودند و گفتند بروید آتش را خاموش کنید و زندانی ها را نجات بدهید. ماشین وانتی را هم پشت در گذاشته بودند که می خواستند آن را آتش بزنند و در برقی زندان باز شود و زندانی ها فرار کنند که از این کارها جلوگیری شد. آتش خاموش شد و اغتشاش خوابید، ولی چهار نفر هم شهید شدند. این ماجرا تا ساعت ۱۱، ۱۲ شب طول کشید.

از حضور شهید هاشمی نژاد در راه پیمایی ها نکاتی را ذکر کنید.

ایشان همیشه صف مقدم بودند. اگر عکس ها را نگاه کنید همیشه ایشان، مرحوم کامیاب، آقای طیبی، آقای خامنه ای و آقای مرعشی محور اصلی تظاهرات بودند. شهید بزرگوار هم همیشه جلوه خاصی داشت.

ساده زیستی شهید هاشمی نژاد نکته ای است که همگان بر آن اذعان دارند. در این مورد خاطره ای دارید؟

بله، یک روز در خیابان منتظر تاکسی بودم. ایشان تاکسی سوار شده بودند و داشتند به دفتر حزب می رفتند. من گفتم: «حاج آقا! شما با این وضعیتی که می دانید در خطر هستید، چرا تاکسی سوار می شوید؟ چرا حفاظتی و امنیتی برای خودتان قائل نیستید؟» ایشان گفتند: «من برای خدا کار می کنم و خدا هم تکهدارنده من است. نیاز به این تشکیلات ندارم.» می دانید که در اول انقلاب همه مسئولین مخلصانه می خواستند در میان

بود، اما همه مردم نشسته بودند. دائما اعلام می کردند که اگر ساعت ۱۲ بشنود و حرکت نکنند، ما رگبار را به روی شما می بندیم. به ما خبر دادند و با ایت الله مرعشی رفتیم و سر چهار راه که رسیدیم، هجوم جمعیت نگذاشت با ماشین جلو برویم و ماشین را بلند کردند و تا دادگستری بردند. در آنجا مرحوم هاشمی نژاد، آقای خامنه ای، سرگرد نیکزاد و همه بودند. رئیس شهربانی و رئیس زندان را خواستند و ۱۹ نفر از زندانی های ما را آوردند و به مردم نشان دادند و حکومت نظامی را لغو کردند. سخنران آن شب شیخ صفائی، یکی از آقایان دانشگاهی (گمانم دکتر فرهودی) بود و یکی هم مقام معظم رهبری بودند. همه مردم منسجم و محکم نشسته بودند که این بچه هائی را که گرفته اند، باید برگردند تا ما به خانه هایمان برویم. این تنها شبی بود که به دستور رئیس ارتش سرهنگ جعفری، حکومت نظامی لغو شد.

از شهادت شهید هاشمی نژاد چگونه باخبر شدید؟

روز وفات جواد الائمه(ع) بود که مرحوم هاشمی نژاد هم در آن روز به شهادت رسید. شب قبل خواب دیدم که مردم به صورت تظاهرات و سیاه پوش به طرف حرم می روند. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند مرحوم هاشمی نژاد برای زیارت رفته است حرم، ما هم داریم می رویم. من این خواب را شب شهادت ایشان دیدم. صبح اولین کاری که کردم به صدا و سیما زنگ زدم و گفتم من چنین خوابی دیده ام و الان هم به آقای هاشمی نژاد دسترسی ندارم و خیلی برای ایشان ناراحتم و این خواب برای من خواب گوارا و خوبی نیست. ساعت ۹، ۹/۵ بود که به خانه آقای شیرازی رسیدم، خبر شهادت مرحوم هاشمی نژاد را شنیدم.

از خصوصیات روحی شهید هاشمی نژاد نکاتی را بفرمایید.
شهید هاشمی نژاد بسیار مردمی بودند، مخصوصا با جوانها خیلی انس داشتند و به دلیل همین مردمی بودن، بسیاری از جوانها را به خودش جلب کرده بودند. حالات عرفانی و توکل و توسل ایشان خیلی بالا بود. اینکه گفتم دنبال محافظ و تشکیلات و تشریفات نبودند، به خاطر توکل بالای ایشان بود. اصلا در این وادی ها نبودند. حالات عرفانی آقا خیلی بالا بود. از این طرف در مقابل مخالفین انقلاب و اسلام، بسیار تند بودند. ما هیچ وقت عصبانیت و جوش آوردن مرحوم هاشمی نژاد را نمی دیدیم، مگر وقتی که می خواستند در مقابل نقطه مخالف اعم از شاه یا منافقین صحبت کنند. بسیار کوبنده حرف می زدند. ایشان چندین حالت داشتند: حالت غضب، حالت عرفان، حالت جوشیدن با مردم و هر کدام را بنا به تناسب شرایط و موقعیت و مخاطب داشتند. اوج عصبانیتشان کوبیدن شاه و منافقین بود و بسیار قوی و غرا صحبت می کردند، ولی وقتی مردم دورشان را می گرفتند، با این حال و احوال می کردند و بسیار لطیف و نرم و پدرا نه رفتار می کردند. چهره های نورانی و قلبی نورانی داشتند. ■

